

نورتنار مغرم یاد داشت گارد

التاد غرم

نر از ما و اها و رويدا در زرد را

خبر نميد اچ چو عطا لوم و در حال بوارى بران

اقت فرستم حضرت حبيب ز لاس و را

يا كبريا افران يا اعيد زيادتها را

آيات سبحان يا نايه قتلغ نمودى

ندارد كبريا اكرم و در من امانت

در نامه حال كفتله كشم نس كهمير خوم و

فرزندى غرم = درواطم با شغور و اندر كاز زياد

مداغم بيا اعيد بسودى كهم بهما را كبريا افران قوت بايو

ايرت كور و كور كور

۱۵ (۲) در باره روز و راه و ارادت بحی و باک (سر)

حضرت سرور گرامر و ارادت در خدمت سگوار محترم حکم زائل غم

نگهدار عینت و بی سیدم شاعرانی چون...

بارها را ز رنگی میباید و بارها شکر نفس...

از دریا باز نجار مرتب اندر و شکوفائی شعر سربازان

که را بینم: عضو سابق «کالتو» تو سینه ای را

لودیم و یکبار وجود غزنی را که آنجا زیارت کرم

اللهم بعد منوم کرم که آنس حیره و در دست

داکتنی با آنست که در اندر خویشند سرمد اگر که بودید

رو بار سفر به انگلستان در استم و یکبار ز نامدرا

مفسر از آنجا به آدرسی که در دست نبود برایش ارسال
داشتم

و کتیب نام در بعضی کتب است هفتاد و نه لغت است که هر
 کتیب (سر هوشنگ است بهایج است) «بوسید غزنی»
 که کتیب در اشعار بر روی آثار «بوسید» و کتیب
 بر روی آثار و بر روی اشعار در میرزا آقا عسکری که نام پدر
 نهایت فرستادم و به اقبال زیار رسد در ده
 قرار ندارد بلکه به حال... امروز من در زندان
 و افتخار من کتیب گنگو... هم از معارف است
 که در ایام (شکر و شکر) و هم صدر در هر ویران
 را در کتیب نجوا دارم... و هم در دست کارا بهی بخند
 رسم را هر که در راه و اندک نم هنوز قدرت تو گستر آرد
 بدین حکم را بنویسد...

۸۲/۲/۱۸

رو باره سلام

استاد عزیزم ... بنده فکر میکنم زیبا ترین و پر بارترین
 لحظه های زندگی من اینهاست که با هم از
 ونهری و سلمی در گفتگو است حتی بوسیده نامه
 مس در دل و سپ آوازی بوسیده نامه را بسیار
 دارم خوش یادگار از زنده در است
 کاش می دیدم صحت و دریا هم چند کلام در
 فرقی مناسب معتقد است تبرج از دنیا خبر اهدا
 من فرموده در امیدم هزار شعر و گفتار بفرستی هم تبرج
 اقا در فوجاً متناً حیدر ساره و استدری صحت را

برینیه فایده دار گنیمت است ۱۲/۶ (الب)

میدانید در سوره در کفایم (سوره مبارکه) مع چندین روزی

وی بغیر از کسب هر (نام عشق و امید و شوقم روزی درم

هستند - رامین و - روزی (که بخود گرفتاری

زهر و آمو لا علام و تو هر زیاده در سوره (ارز) و

نیز در سینه در حدیثی است برعکس ... بگذرم

می بگوید - مرامش بر چندین عمر - تراحم و در علم

استند - حدیثی است و درین سینه لافقی

تلقین در تعرف مگر ... و جو حال بود ... با اجازه

از این تراحم نموده نامان که بعد از سینه خوشتر

ایر ... با امید در بار و با بود

استاد ارشد عزیز

انتبه دارم اینج سروده رحلت پروردگار
حضرت علی (ع)

سرودها بسیار نازک است

و در این نسبت به استاد و همسر

بزرگواران است و این هستم: و از اینک

الترجمه فعال و خاتم فرهنگ و در آن

هستند همه شکر گرانند و در آن

افتخار مسلمین بقتل دربار و کینه خند آفرینند

را که نجی و در کنار کعبه برآید

التبت الرزق مضمون

بسم الله الرحمن الرحيم

محافظ علی (ع)
قسم خرد
شایسته اینج سرودها
مدعی از اینج سرودها
(یکی)

(مهربانیهای تو)

دوستی با یاد تو، بزمی مهیا میکنند

با تو میگویند سخن، بادل مدار میکنند

جای خالی تو را کی پر کنند هرگز کسی؟

جمع ظاهر دوست، چنانم بود دریا میکنند

یوسف مهر تو، اینل خفته در بستر

دور اس بیداد با قلب زلنجا میکنند

بهر محبوب تو بهبودی باید رفیق

مهربانیهای تو، او را مدوا میکنند

باز هم شور و نشاط او باز هم همتی

باز بیس از بیس خود در درد جام میکنند

زاده زاینده روده از تو چشم افشا

سدر در آنلر تو بهنقامه بریا میکنند

ایران باقری (ایران)

بازمردی بازمیردی با خوش وطن

حاکم با آزادی دلم، هر کسب خدا میکنند

«خوشبختی یعنی ... آرامش»

زاده‌ای سرور مهر آئینم

زاده‌ای استادِ گرانقدر و گرامی و گریف

کمترین شاکردت (ایران) میگوید

زندگی چیست بجز عشق و تلاش

چیت بجز بیمه چو شانِ امیده

و نویی که بر آید آه، عمر این عصر سیاه

و جهان بار زد و صلح، هستی و دوستی و آسایش

معنی واژه خوشبختی چیست؟

بعبادت گولند

بیت جز آرامش

+++

نامه را می‌بیم از بیل کیدا پایان

زاده جان می بوسم دستانت را

شهر بیدار تو قریب دلد و جان من است

که نذر دباور ... غم و نامردی دورانت را

(دباور می‌بینم)

از راهی ...

توان بخش عمر خانم زاده بنام

۱۳۸۲

مهروریزی

ایران باقری دایران



اشاره ای به سرگذشت خویش، سرگذشت من

منی که من نبوده ام قسم بیا

من آنزنی که زرد آفتاب را گرفت و رفت

و بر امید پُر شکوه دور دیده دوخت

زنی که همچو قوی عاشق و غریب بی فریب و دلگداز مرد

زنی که در قمار گرگبار زندگی

هر آنچه داشت عاشقانه باخت

زنی که در لُزّار عشق و آرمان، نشست و شاعرانه روخت

و در کاشی نبرد

همیشه پیش دشمنان خلق خسته گشت ^{خشم} ببین

زنی که لطف از فریب دشمنان خلق را نخورد

مببر دهی ز خاطر از رفیق، ای رفیق نیمه راه

زنی که استوار و ایستاده جان سپرد ببین

ایران یا قری (ایران)

«ارمغان ابراز»

راستکار را بخت تو تو غوا می کند

چون بهاران باغ جانها را شکوفا می کند

دست بسج زالدای از زلف خوش آرما

آرامت فخر بی پایان به دنیا می کند

ریه اندیشه ات نازم که در گلزار مهر

در کتاب زندگی نام تو، ما بنا می کند

از گلشن گفته ارواز شکوه زیستن

وز سچایائی که بر پایه شور و شور می کند

من چه دلتلم ولی تخم نیت اروا آرام

گلش لغت دل تنگ مرا و می کند

بوی عطر نغمه حایت منم تم زده است

هر سر بر امت، این انهار کیو می کند

هر چه فرمودی، بود تاج زرافان شیر

کو در دل راه لرمه شور تو بنیا می کند

«شکوه گلشن» کیمی از کیمی بی بی خاتم در راه

پیرایه عشق و ایمانی و مردم دوستی

دوستی‌ها را دل پالکت تمنا میلند

سایه با فریاد جان فرموده از ولایت و اراغی

در شب لعل که با فخر تو بریا میلند

نگ و نفرت باد بردون مایه ای که ز روز چل

میلند

وز حادثات تو ر حق را در تو حاشا

دست کوتاه من و ردیلند پارس تو

قله را از دور چو ما نم تماشا میلند

اصفهان نصف جهان درد اچرا دور از آن

جمله آثارش تو را هر روز آوا میلند

عاشق دور از وطن، ارشاعر لرین سخن

دور رات خون جگر در سائمر ما میلند

ارمغان و نغمه ناقابل دایران، تو را

نقطه ای دل ساد در آن نور دنیا میلند

(ایران با قوی دایران)

نسخه اردیبهشت ۱۳۸۲

۱۵
(صدای خسته شاعر، صدای ناله عشق) ص ۱

در زاله، ای زاله چیمان گهر بار هنر

شاعر پیرو، ارعاشق روکنگر و پاک

با سپاسم بتو از حبه جوشان و زلال

ای رفیق همه جانسوخندگان

در زاله، ار زاله دستِ نغم گل پرور عشق

ای دلت از ستم دور زمان مالا مال

آشنای نغم دیرینه و داغ تو منم

و تو نزدیکی نیز عزیز، بمن از خویشین خویشتم

آه با این لب تبارم باری، بارها بار بوق

نامه ات ناله چاینت را بگویم... بتو اینک پاسخ

از زنی سیفته و حامی خلق، از زنی در وطن خویش غریب

از گل سرخ لطف، مرد هدف

با صفائی که تو دار ای دولت

مغلی بر پا کن یک لب در گلشن شعر

وَبَلُو بَاهِم صَاحِبِ نَظَرَانِ

ص ۲

وَبَلُو بَاهِم يَارَانِ خُوشِ اَنْدَرِيَه وِ دُورِ اَز وِطَنَتِ

نَالِهٖ سِيْنَهٗ اِيْنِ حَلِيْمَهٗ سُوخْتَهٗ جَانِ، خُوْنِيْنِ پِيَرِ

كِه بُوْدَ وَاوَهٗ مِهْر اَفْكَنِ (اِيْرَانِ) نَامِشِ

وَوُجُوْنِ مَادَهٗ پِيَرِي نُوْرَانِ

بِهْم جَا سِيْنَهٗ پِيَرِ كَرْدَهٗ بِه مِيْدَانِ نَبِيْرِدِ

پِيَشِ بِيْدَا كِرَانِ

وَوُيْنُوْدَهٗ اِهْتِ دَمِي وَاوِ دَرِيْعِ، كَرْدِشِ جَرِيْحِ فَلَكَ بَرِ كَامِشِ

وَوَهْمِ الْكُوْنِ اِيْرُوْكَتِ

هَمِيْنَا نِ طَقْلَبِ مَكْصُوْمِي نَجْمِيْنِ، بِيْمَارِ

اَوْفَتَا دَهٗ اِهْتِ زِيَا، اَوْفَتَا دِهْتِ زِ بِيْدَا دِ زَمَانِ دَرِ بِيْتَرِ

نِيْتِ بِيْمِشِ اَمَّا... .

خَوَابِيْمِ رَا بِنُو بِيْمَرِهٖ دِيْرِيْنَهٗ مَنِ

بِه رَفِيْقَانِ خُوشِ اَنْدَرِيَهٗ وَ هَمِيَارِ بَلُو

گو در این بستر غمبار نمرده روزی ببردیدار شما بال زنان، سفری خواهیم کرد

و کنار همه بپردانم

ص ۳۱

همه عشاق ستم سوز و هیز یار نبرد

شاد چون چلچله های خندم

میکم و لوله بر پا و بوق

در دل بر پیمه نغمه ارجان های بندم

آزرای هم کیسان

«رأله این عشاق جان سوخته، میداند، من

فکر
سالمندر هستم با روح جوان

شاعران دلزدگان، میدانند

روز کیرینی با نور و عاف من بیدار شما می آیم، بار بار بامید دیدار، بامید دیدار

و نگذاریم هموطنان در غربت قدرت عشق و مهرامت ایمان

شعر و افکن و همبستگی و همیار

دوستان همه یاران گرامی «ایران»